روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۲ خرداد ۱۴۰۰ • ۱ ذی‌القعده ۱۴۴۲ • ۱۲ ژوئن ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۴۰۲۳ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۲۰:۴۲
اذان صبح فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

عمارت نواب، بنایی تاریخی در مرکز شهر یزد که سال‌هاست در شرایط بدی به سر می‌برد و به مرمت نیاز مبرم دارد. عکس: مجید دهقانی‌زاده، مهر

روزها

کودکانی در گودهای زباله

پروین خسروی

روز جهانی مبارزه با کار کودک را پشت‌سر گذاشتیم. اما کار کودکان پدیده‌ای ویژه جوامع امروزی نیست. پیش از انقلاب صنعتی، همه اعضای خانواده، به‌مثابه یک واحد اقتصادی، برحسب جنس و سن خود کاری بر عهده داشتند و کودکان هم از این امر مستثنا نبودند. بعد از انقلاب صنعتی که انتظار می‌رفت وضعیت کودکان بهتر شود، متأسفانه کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که از کار مزدبگیران استفاده می‌کردند، نیروی کار کودکان را منبعی مناسب برای خود دیدند. چون، مزد کودکان کمتر و کنترل و اعمال سلطه بر آنها آسان‌تر بود. در ضمن، در برخی از صنایع مانند نخ‌ریسی و معدن‌کاوی انگشتان و جثه کوچک کودکان بهتر از عهده برخی کارها برمی‌آمد. مثلا در شرکت نفت ایران برای پاک‌کردن لوله از کودک استفاده می‌کردند. کودک از یک طرف وارد لوله می‌شد و از طرف دیگر خارج می‌شد تا با غلت‌زدن او در لوله، لوله تمیز شود (از کتاب سال‌های ابری نویسنده علی‌اشرف درویشیان). استفاده از کار کودکان آن‌قدر رایج بود که در سال هزار و ۷۵۰، چهارده درصد نیروی کار در انگلستان را کودکان زیر ۱۴ سال تشکیل می‌دادند. کودکان کارگر و مزدبگیر نه فقط از حقوق و شرایطی بیشتر و بهتر از سایر کارگران برخوردار نبودند، بلکه شکنندگی جسم و جانشان آنها را در معرض انواع خشونت‌ها و فشارها در محیط کار قرار می‌داد که گاه به بیماری‌های روحی و روانی و افزایش جرم و جنایت در میان کودکان منجر می‌شد. این وضعیت از همان زمان توجه بسیاری از هنرمندان، روشنفکران و متفکران را به‌خود جلب کرده بود. از جمله می‌توان تصویری از زندگی این کودکان را در آثار چارلز دیکنز و امیل زولا، نویسندگان بریتانیایی و فرانسوی و عکس‌های لویس هاتن دید. تلاش‌های این عده، همراه با تغییراتی که در شرایط کار صنعتی به‌وجود آمد و سوادآموزی همگانی را ایجاب می‌کرد، مفاهیمی مانند حقوق کار و حقوق کودکان را درپی داشت.

انگلستان اولین کشوری بود که در سال‌های ۱۸۰۲ تا ۱۸۷۸ قوانینی درباره شرایط کار، به‌طورکلی وضع کرد که موجب بهبود شرایط کار در کارخانه‌ها و افزایش حداقل سن کار کودکان شد. ایالت ماساچوست در ایالات متحده آمریکا نیز در سال ۱۸۷۴ قوانین مشابهی وضع کرد که براساس آن ساعات کار زنان و کودکان محدود شد. اگرچه، دولت فدرال ایالات متحده تا سال ۱۹۳۰ چنین قانونی را تصویب نکرده بود. سایر کشورها نیز به‌تدریج قوانین مشابهی را تصویب کردند که براساس آنها قوانینی برای محدودیت کار کودکان و حداقل سن قانونی برای کار کودکان تعریف شد. کنوانسیون حداقل سن کار سازمان ملل متحد نیز در قرارداد شماره ۱۳۸ خود حداقل سنی را برای کارهای گوناگون -برحسب سبکی و سنگینی کار- تعریف کرده است. با این همه، براساس داده‌های یونیسف و سازمان ملل متحد بیش از ۱۶۰ میلیون کودک به کارهای گوناگون روی می‌آورند و از سوادآموزی و کودکی محروم می‌شوند. ۶۱ درصد این کودکان در آسیا، ۲۲ درصد در آفریقا و هفت درصد از این کودکان در آمریکای لاتین زندگی می‌کنند. براساس سرشماری سال ۱۳۷۵ بیش از چهار درصد جمعیت شاغل در ایران، یعنی حدود ۶۰۰ هزار نفر را گروه سنی ۱۰ تا ۱۴ سال دربر می‌گیرد. بررسی‌ها نشان داده است که بحران‌های اقتصادی که موجب گسترش بی‌کاری بین سرپرستان خانوارها شده است، فقر مادی و فرهنگی، تورم، طلاق، بالارفتن هزینه‌های تحصیل، جنگ و بحران‌های طبیعی از عوامل اصلی کار کودکان است. باید به خاطر داشت که استفاده از کار کودکان در جهان ما فقط به کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌های تحت پوشش قانون محدود نمی‌شود. آنچه موجب نهایت نگرانی و تأسف است، اشتغال کودکان در کارهای نامتعارفی است که بازار آن عمدتا در دست گروه‌های غیرقانونی قاچاق و تجارت انسان است. اگرچه کم نیستند مشاغل ظاهرا قانونی و کمتر مورد مناقشه‌ای که از نیروی کار ارزان کودکان در آنها استفاده می‌شود. از آن جمله‌اند مشاغل نیمه‌وقت بعد از ساعات مدرسه یا مشاغل هنری مانند بازیگری، نوازندگی و خوانندگی که استفاده از کودکان در آنها عمومیت دارد و از همه مهم‌تر کشاورزی که استفاده از کار مزدوری کودکان، گذشته از شکل کار خانوادگی در مزارع، در آن بسیار شایع است. استفاده از کودکان در فضای مجازی نیز به آمار کودکان کار افزوده است. در ایالات متحده آمریکا بیش از ۵۰۰ هزار کودک، عمدتا از مهاجران غیرقانونی، در مزارعی به کار اشتغال دارند که قانون حمایت از این‌گونه افراد یا وجود ندارد یا سال‌هاست که در آن بازنگری اعمال نشده است. اهمیت مسئله کار کودکان و آسیب‌های ناشی از آن به حدی جدی است که بعد از تصویب کنوانسیون حداقل سن کار در سال ۲۰۰۲، روز ۱۲ ژوئن مصادف با بیست‌ودوم خرداد هر سال را روز مبارزه با کار کودکان اعلام کرده‌اند. اما بازار وسیع کار کودکان، خصوصا در دهه‌های پر از تنش‌های سیاسی، جنگ و بحران‌های اقتصادی کنونی، همچنین بیماری عالم‌گیر کرونا، نشان از ناکافی‌بودن فعالیت‌ها در این زمینه دارد. به نظر می‌رسد تا زمانی که قوانین صریح و با پشتوانه اجرائی در حمایت از حقوق مادی و معنوی کودکان از سویی و مبارزه با فقر مادی و فرهنگی خانواده‌ها و آشناکردن آنها با حقوق خود و کودکانشان با جدیت ازسوی دولت‌ها دنبال نشود، همچنان با پدیده کار کودکان و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن روبه‌رو خواهیم بود.قانون کار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۳ بند «ت» از مورد منع به‌کارگیری کودکان و نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال می‌گوید: «کاری که به دلیل ماهیت آن یا شرایطی که در آن انجام می‌شود، احتمال دارد برای سلامتی، ایمنی یا اخلاقیات کودکان ضرر داشته باشد».

همچنین طبق قانون کار به‌کارگماردن افراد کمتر از ۱۵ سال ممنوع است.همچنین با امضای مقاوله‌نامه منع بدترین اشکال کار کودک و اقدام فوری برای محو بدترین اشکال کار کودک انتظار می‌رود زباله‌گردی و کولبری که می‌توان آنها را برده‌داری نوین نامید، به‌طورجدی از زندگی کودکان حذف شود. آیا تا زمانی که زباله، این طلای کثیف، در سطل‌های خیابان موجود است، می‌شود از کودکی که نانش را از این راه به‌دست می‌آورد، خواست که زباله‌گردی نکند؟ بیش از ۸۵ درصد کودکان زباله‌گرد مهاجر هستند. مهاجرانی که پول گزافی به قاچاقچیان می‌دهند تا یک‌راست از افغانستان به گود زباله بیایند. در همان گود زیست‌ونمو می‌کنند. گودهایی که در آنها خبری از بهداشت و زندگی مناسب نیست. زنی هم وجود ندارد؛ کودکان و مردان با هم در این گودها زندگی می‌کنند!بیش از هشت ساعت در سطل‌های زباله شهر می‌گردند و بعد از آن در گود زباله به تفکیک می‌پردازند. البته این کودکان بابت گشت سطل‌های زباله، باید مبلغی هم به پیمانکار شهرداری بپردازند.آنچه مسلم است منع زباله‌گردی باید به یک خواسته اجتماعی بدل شود.تفکیک زباله از مبدأ باید فرهنگ‌سازی شود. شهرداری و مدیریت پسماند باید با ارائه راهکارهای مناسب برای تفکیک زباله از مبدأ، کودکان را از این وادی خطر نجات دهند.

چهره هفته

چهره هفته «شرق» انتخاب شد:

وقتی زاکانی خودش را در رأس اصلاح‌طلبان می‌بیند

نظرسنجی انتخاب چهره هفته شرق یک بار دیگر به یکی از کاندیداهای انتخاباتی رسید. این‌بار این علیرضا زاکانی بود که با یک اظهارنظر عجیب به‌عنوان چهره هفته شرق انتخاب شد. درحالی‌که در انتخابات پیش‌رو جبهه اصلاحات بارها اعلام کرده‌اند که کاندیدایی ندارند و از چهره‌ها حمایت نمی‌کنند، اما گویا بازی با نام اصلاح‌طلبی گزینه مناسبی برای کاندیداهاست. ازجمله اینکه علیرضا زاکانی در هفته گذشته اعلام کرد که خودش را در «رأس اصلاح‌طلبان» می‌بیند. او همچنین گفته که به‌دنبال ایجاد تحول اصلاح‌طلبی است. علیرضا زاکانی البته از چهره‌های جنجالی این هفته در سپهر سیاسی ایران هم بود. به‌ویژه اینکه در مناظره‌های انتخاباتی لقب کاندیدای پوششی سید ابراهیم رئیسی هم به او داده شد و همین مسئله موجب شد تا در طول هفته گذشته بارها از او دراین‌باره سؤال شود و پیش‌بینی‌هایی درخصوص زمان کناره‌گیری او به نفع رئیسی اعلام شود. رقیب علیرضا زاکانی در این نظرسنجی یکی از فقهای شورای نگهبان بود. آقای مدرسی‌یزدی، عضو شورای نگهبان در واکنش به دلیل نگفتن علت ردصلاحیت کاندیداها گفت: کدام قانون می‌گوید به کاندیداها باید دلیل ردصلاحیتشان را بگوییم؟ هر کسی که نامزد شد، نباید هر حقی را ادعا کند. زاکانی ۵۲ درصد آرا را به خود اختصاص داد و مدرسی‌یزدی ۴۸ درصد آرا را کسب کرد. هر پنجشنبه در حساب اینستاگرامی شرق نظرسنجی‌ای برای انتخاب چهره هفته برگزار می‌شود.

shargh.newspaper

واکنش

در دفاع از یک کاریکاتوریست جوان

عباس توفیق
رئیس هیئت تحریره توفیق

در خبرها آمده است که یکی از مقامات بسیار بالا -آن هم در هیئت رئیس مجلس قانون‌گذاری- از یک کاریکاتوریست جوان شکایت کرده و در دادگستری برای او پرونده ساخته است.

تا همین جای خبر -بدون پرداخت به جزئیات آن- موجب نهایت حیرت است.

آیا در کشورهای دیگر هم همین کارها را با کاریکاتوریست‌ها و طنزپردازانشان می‌کنند؟ در «جهان غرب» (سرمایه‌دار)، در «جهان شرق» (کمونیستی) و در «جهان سوم » با طنزپردازان خود چه می‌کنند؟ از این سه جهان به کل متفاوت، برای نمونه، مثال‌هایی برایتان می‌زنم[1]:

وضع طنزپردازان در جهان غرب

در جهان غرب از کاریکاتوریست‌ها و طنزپردازانشان نهایت حمایت را می‌کنند و رجال آنها از کاریکاتوریست‌ها و طنزپردازانی که دستشان می‌اندازند، تجلیل می‌کنند. در اغلب کشورها شوخی با هرکس آزاد است؛ به‌ویژه با آدم‌های مشهور. هیچ دادگاهی از هیچ‌کس، هیچ شکایتی مبنی‌بر اینکه مرا دست انداخته‌اند یا مسخره کرده‌اند اصلا نمی‌پذیرد. نه تنها کاریکاتوریست‌ها و طنزپردازان را مجازات نمی‌کنند، بلکه به آنهایی که بهتر و شیرین‌تر مشاهیر و به‌ویژه مقامات دولتی را دست بیندازند، جایزه‌های مهم روزنامه‌نگاری، هنری را می‌دهند و مورد تحسین، تشویق و تجلیل رؤسای دولت و مجلس هستند!

مطبوعات طنزآمیز در جهان کمونیستی

پرتیراژترین روزنامه فکاهی و طنزآمیز جهان مجله «کروکودیل» روسیه شوروی بود با چهار-پنج میلیون تیراژ، این مجله بسیار معروف بزرگ‌ترین امکانات را از لحاظ بودجه و تعداد نویسندگان، شعرا و کارتونیست‌ها داشت و از طرف دولت حمایت می‌شد. قطع مجله کروکودیل به اندازه روزنامه «توفیق» بود، ولی برخلاف «توفیق» که در ۲۰ تا ۳۲ صفحه منتشر می‌شد، فقط ۱۶ صفحه داشت و برخلاف توفیق که هر هفته (البته اگر توقیفش نمی‌کردند!) منتشر می‌شد کروکودیل با آن همه شاعر و نویسنده و کاریکاتوریست و ماشین‌آلات چاپ، ماهی فقط سه شماره منتشر می‌شد. دفتر کوچک کهنه و قدیمی «توفیق» را در طبقه بالای یک قنادی در خیابان اسلامبول بسیاری دیده‌اند، ولی محل مجله «کروکودیل» در یک آسمان‌خراش بود.[2]

و اما در «جهان سوم»

۱- یک روزنامه فکاهی ایرانی در قفقاز

در اواخر دوران روسیه تزاری ازسوی چند ایرانی مهاجر یک روزنامه فکاهی به‌نام «ملانصرالدین» به زبان آذری در قفقاز منتشر شده بود. بیشتر مندرجات آن درباره ایرانیان مهاجر در قفقاز و اوضاع ایران به‌ویژه انقلاب مشروطیت ایران بود. پس از فوت مدیر و سردبیر و تعطیلی روزنامه ملانصرالدین، دولت و مردم کشور گرجستان برای بزرگداشت روزنامه ملانصرالدین، دفتر و چاپخانه آن را موزه کرده‌اند و در کشور همسایه ما آذربایجان مجسمه‌های متعدد مدیر و سردبیر آن را ساخته‌اند و در شهرهای مختلف نصب کرده‌اند و چند مدرسه و کتابخانه و باشگاه و پارک و خیابان را به نام آن نام‌گذاری کرده‌اند.[3]

۲- یک روزنامه فکاهی در افغانستان

در زمان رژیم پادشاهی افغانستان، در سال ۱۳۴۷ شمسی، برای نخستین بار یک روزنامه کوچک فکاهی و طنزآمیز برنامه «ترجمان» به مدیریت دکتر «عبدالرحیم نوین» کاریکاتوریست افغان منتشر شد. این روزنامه فقط به مدت پنج سال انتشار یافت، اما هنگامی که در سال ۱۳۵۲ شمسی رژیم افغانستان عوض شد، مدیر آن روزنامه وزیر اطلاعات و فرهنگ افغانستان می‌گوید و سردبیر علی‌اصغر بشیر هروی به ریاست آرشیو ملی و مدیریت سمینارهای علمی و ادبی افغانستان منصوب شد.[4]

ولی حالا برگردیم به وضع کشور خودمان:

جزئیات شکایت از این کاریکاتوریست عبرت‌آورتر است:

در روزنامه‌ای مقاله‌ای درباره رئیس مجلس چاپ می‌شده و کاریکاتوریست جوان «هادی حیدری» برای آن مقاله یک نقاشی (و نه یک کاریکاتور) از روی عکس‌های رئیس مجلس که قدری گرفته یا عرق کرده بود، می‌کشد. گناه حیدری این بود که از روی عکس رئیس مجلس نقاشی کرد!...

و رئیس مجلس از این هنرمند شکایت کرده است!

آخر این را آدم به که بگوید؟...

بابا صدرحمت به صدها سال پیش. حالا نمی‌شود قیافه‌هایشان را عین عکسشان «گرفته یا عرق‌کرده» کشید!

آقای رئیس مجلس به شکایت از نقاش هم اکتفا نمی‌کند. از مدیر و سردبیر و خبرنگار روزنامه هم شکایت می‌کند و شعبه دوی دادسرای فرهنگ و رسانه همه اینها را دسته‌جمعی برای تفهیم «اتهام؟» احضار می‌کند تا داد آن مظلوم را از این خطاکاران بستاند.

با کمال تأسف اکنون این هنرمند جوان فقط با قرار التزام آزاد است.

فاعتبروا یا اولی الابصار[5]

۱. نگاه کنید به کتاب «توفیق چگونه توفیق شد؟» به قلم نویسنده، نشر فرهنگ نشر نو، صص۵۲۸-۵۳۵

۲ . نگاه کنید به همان صص ۵۳۵- ۵۳۶

۳ . همان، صص ۵۳۶-۵۴۱

۴. همان، ص۵۴۲

۵ . «پس عبرت بگیرید ای دارندگان بینایی. در مقام شگفتی از چیزی یا کاری یا گفتار بر زبان رانند»- لغت‌نامه دهخدا

یادداشت

واقعیت در لباس دروغ

شایان مرشدی

دروغ، در اغلب جوامع، امری نکوهیده است. دست‌کم در گفت‌وگوهای روزمره، دروغ و فریب تقبیح می‌شود. بااین‌حال تصور می‌کنم که میزان دروغ و فریب سیال در جامعه، نسبتی با میزان تقبیح آن ندارد؛ اما این دروغ چگونه شکل می‌گیرد و چه اثری دارد؟

وقتی درباره دروغ در این مقاله می‌گویم، منظورم آن زمانی است که فرد قصدمندانه، امری را خلاف آنچه حقیقت می‌پندارد، نمایان می‌کند. دروغ، شکلی از تخیل است. تخیلی که روایتی را می‌سازد که درواقع رخ نداده است یا در سطحی دیگر، چیزی را که رخ داده است، «تدوین» می‌کند. دروغ خیالاتی است که به‌عنوان خیالات مطرح نمی‌شود. دروغ از هیچ ساخته نمی‌شود؛ یا بهتر بگوییم تاروپود دروغ از حقیقتِ پنداشته‌شده تشکیل شده است.

دروغ حداقل به سه توانایی ذهنی وابسته است: اولا انسان باید قادر به تخیل باشد؛ دوم آنکه بتواند برای دیگری، ذهنیتی قائل باشد و نهایتا این توانایی که ما از منظر دیگری بتوانیم مسئله را ببینیم. دروغ‌گویی، امری اجتماعی است که مخاطب دارد. این مخاطب می‌تواند «خود» باشد؛ اما در این شرایط هم، خود در نقش دیگری ظاهر می‌شود و در دروغ یا فریبِ خود، یک امر اجتماعی رخ می‌دهد؛ بنابراین باید توجه داشت که حتی دروغ‌گویی نیز، به یک حداقل‌هایی از توانایی اجتماعی مغز نیاز دارد و برای مثال اگر کسی قادر به مشاهده یک مسئله از منظر دیگری نباشد، در دروغ‌گویی نیز به مشکل می‌خورد. شاید بتوان گفت که دروغ‌گفتن، یک توانایی خارق‌العاده انسانی است که هرز رفته؛ بنابراین اگر کسی را می‌شناسید که هنرمندانه دروغ می‌گوید، شاید بهتر باشد او را به داستان‌نویسی دعوت کنید.

اما در لحظه دروغ، چه اتفاقاتی رخ می‌دهد؟ فرد (به هر دلیلی) «تصمیم» به دروغ‌گویی می‌گیرد. برای این تصمیم، یک «ارزیابی» منفی از راست‌گویی وجود دارد؛ یعنی راست‌گویی تخیل شده و واکنش مخاطب نامطلوب ارزیابی شده است. در این مرحله، بخش خودمهاری مغز فعال و راست‌گویی منتفی می‌شود. فرد، بنا بر تصور ذهنی‌ای که از مخاطب دارد، دروغی را مبتنی بر ذهن تصورشده از مخاطب و خواسته خود، تخیل می‌کند. دروغ بهینه، تخیل شده و واکنش مخاطب نسبت به آن نیز تصور می‌شود. پس از این مرحله ممکن است دروغ گفته شود یا فرد باز هم خود را مهار کند. هدف از نوشته من، نگاه به این مرحله از دروغ است. زمانی که قصدِ دروغ می‌کنیم، دروغ در ذهن ما شکل می‌گیرد. یک روایتی شامل معنا، هیجان و تصویر، در مغز ما بازنمایی می‌شود و حال باید گفت که این روایت دروغ، در جهان وجود دارد. یک‌جایی در جهان (ذهن ما) هست که این روایت رخ داده و دیگر دروغ نیست. نکته دیگر آنکه این دروغ حتی اگر بیان نشود، در مغز ما وجود دارد و اثرش را می‌گذارد.

ممکن است در آینده، ذهن ما دروغین‌بودن این تصور ذهنی را فراموش کند یا در کوتاه‌مدت، بنا بر تخیل ما از دروغ و واکنش دریافتی، رفتارمان نسبت به مخاطب دگرگون شود. درواقع خیالات ذهنی، وقتی تشکیل می‌شوند، دیگر جزئی از زندگی، ذهنیت و رفتار ما هستند یا اگر بخواهم خلاصه بگویم، آن چیزی که تصور یا بازنمایی می‌شود، دیگر وجود دارد و اثر می‌گذارد.

سلیقه

دانشکده دیزاین یا تولید انبوه بی‌سلیقگی

تورج صابری‌وند

● آسیب بزرگ‌بودن رشته‌های دیزاین در دانشگاه هنر ازجمله این است که از یک‌سو تصور می‌کنند که باید هنرمند باشند و از سویی دیگر یک احساس گناه بازاری‌بودن دارند و در کشاکشِ میان هنرمندبودن و بازاری‌بودن تبدیل شده‌اَند به «هنرمندان بازاری»؛ درحالی‌که نه لزوما بازاری‌اند و نه مطلقا هنرمند.

از این سبب است که پیشنهاد انتقال رشته‌های دیزاین از دانشکده‌های هنر به دانشکده‌های دیگر -که در ستون قبل بحث شد- به عنوان یک راه‌حل مطرح است. انتقال این رشته‌ها به دانشکده‌های دیگر دو مسئله را حل می‌کند: یک اینکه توهم هنرمندبودن را از بین می‌برد و دو اینکه به‌سبب تبادل دانش با رشته‌ها و تخصص‌های دیگر زبان و سواد جدید به دست می‌آورند و معیار کارشان دیگر سلیقه این و آن نیست بلکه دارند برای حل مشکلی دیزاین می‌کنند و به این ترتیب از دام بازاری‌شدن می‌جهند.

اما این راه‌حل، خود راه‌حل موقتی است. وضعیت ایدئال این است که دانشکده دیزاین داشته باشیم. در قرن بیست‌ویکم دیزاین دیسیپلین و رشته‌ای نیست که بتوان آن را در رشته دیگری مستحیل کرد. دیزاین‌ها رشته‌های مستقلی هستند. وقتی دیزاینرهای معاصر می‌گویند «دیزاین هنر نیست» بلافاصله بعضی می‌پرسند «پس چیست؟ مهندسی است؟ تولید است؟ مدیریت است؟ یا چیست؟» پاسخ این است که «دیزاین، دیزاین است». مجموعه‌ای از رشته‌هایی است که قواعد و اصول و مبانی معینی دارند. مبانی‌شان هم «هنرهای تجسمی» یا «ترکیب‌بندی» و «تاریخ هنر» نیست. مبانی‌اش تاریخ دیزاین و تاریخ تصویر و تاریخ اشیا و فلسفه دیزاین و تئوری‌های دیزاین است. این مبانی، مبانی مشترک عموم رشته‌های دیزاین است؛ از معماری و گرافیک و طراحی لباس و طراحی صنعتی. پس رشته‌های دیزاین، دانشکده‌های دیزاین می‌خواهند و این راه‌حل بلندمدت است. با این حال چون نه استادش، نه سوادش و نه عزمش را داریم، انتقال رشته‌های دیزاین به دانشکده‌های دیگر هم وضعیت را اندکی مطلوب می‌کند و هم مقدمه‌ای برای برنامه‌ریزی دانشکده‌های دیزاین در بلندمدت است.

اما مسئله اصلی این ستون هنوز پا برجاست؛ مسئله اصلی سلیقه است. از آنجا که تاثیرگذاران اصلی در تولید تصویر، اشیا، ساختمان‌ها، حجم‌ها و شهرها دیزاینرها هستند، پس گام نخست ارتقای سلیقه، ارتقای آنهاست. ارتقای آنها از هنرمندان بازاری به دیزاینرهای دانشمند و باسواد است. تا تخصص و جایگاهی پیدا بکنند که بتوانند با تکیه بر سواد و تخصص خود تأثیرگذار باشند. بتوانند مشکلات واقعی روزمره جامعه را رفع کنند و از همین اتوریته به دست آورند و بدون خواهش و تمنا بتوانند سلیقه را به دست خود بگیرند. وقتی هیچ دانش و معیاری درباره دیزاین وجود ندارد هر مدیری و هر سفارش‌دهنده‌ای فکر می‌کند که تنها موضوع دیزاین، سلیقه است و چون سفارش‌دهنده خودش است پس دیزاین‌ها هم باید مطابق سلیقه او باشد و این فاجعه سلیقه است.

در چنین موقعیتی دیزاینرها عموما دو روش را پیش می‌گیرند. اگر فرهیخته باشند می‌گویند «من به ساز کج کوک شما نمی‌رقصم» و کار را متوقف می‌کنند که به تعبیری باختن پروژه است و پذیرش ناتوانی از انجام کار. یا اگر هشت‌شان گرو نه‌شان باشد می‌گویند «چشم و اطاعت». شاید البته کلمه‌های دیگری به کار ببرند، ولی معنا همین است و نتیجه می‌شود سرخوردگی دیزاینرها. نتیجه می‌شود تولید انبوه بی‌سلیقگی و به قول دیالوگ فیلم «باغ‌های کندلوس» همه‌چیز می‌شود پیکان. یعنی ابتذال در سلیقه؛ سلیقه تزئین سطحی نیست. سلیقه این نیست که شام و پیراهن شیکی بسازیم. سلیقه بخشی از کیفیت زندگی است. تفاوت زندگی در زباله‌دان و یک خانه آراسته است. کسی که در زباله‌دان زندگی می‌کند نه آرامش می‌تواند داشته باشد، نه فکر می‌تواند بکند و نه سلامت روان داشته باشد. البته کسی که سال‌های بسیاری در زباله‌دان زندگی کرده باشد و به آن عادت هیچ متوجه وضعیتی که در آن زندگی می‌کند، نخواهد بود. انسان به زباله‌دان هم عادت می‌کند. اما تشبیه زباله‌دان به خانه یا جامعه بی‌سلیقه در ظاهر ممکن است غلوآمیز به نظر برسد، اما در محتوا دقیقا همان است. همان‌طوری‌که هیچ‌کسی به جزئیات، آداب و هارمونی زباله‌ها در زباله‌دان توجه نمی‌کند، آدم‌های بی‌سلیقه هم به هارمونی و آداب و جزئیات شهر و خانه و اشیاشان هم توجهی نمی‌کنند و چیزهای بسیاری از دست می‌دهند.